روزنامه شرق

شنبه ۵ مهر ۱۴۰۴
۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۷
۲۷ سپتامبر ۲۰۲۵
سال بیست‌ودوم
شماره ۵۲۱۳
۳۰ هزار تومان
۱۲ صفحه

لاریجانی: می‌خواهند عامل دفاعی ما را بگیرند

۲

سرمقاله

بیکاران مرفه، پرکار و مفلس

احمدغلامی

در جنبش‌های اجتماعی طبقات نقش بسزایی دارند. در نگرش مارکسیسم کلاسیک، تعارض بین طبقات است که سرانجام به انقلاب منتهی می‌شود. البته دیرزمانی است که دیگر از انقلاب خبری نیست، اما این به آن معنا نیست که جامعه دچار تحولات و دگرگونی‌های اساسی نمی‌شود. در دوره معاصر، ما با انقلاب‌های خاموشی روبه‌رو هستیم که در بطن یک جامعه رخ داده و ارزش‌ها را دوباره ارزش‌گذاری می‌کنند. آنچه دیروز ارزش بوده، امروز دیگر ارزش نیست و حتی شاید ضد ارزش باشد. این دگرگونی‌ها زیر چشم نهادهای سیاسی اتفاق می‌افتد و نهادهای سیاسی به هر دلیلی ترجیح می‌دهند این تغییرات را نادیده بگیرند. این نادیده‌انگاری باعث می‌شود تا آنان ناگزیر خود را با شرایط جدید سازگار کنند یا در فرصت مغتنمی در مقابله با این تغییرات بایستند. انقلاب‌های خاموش یک فرصت دوسویه برای جامعه و نهادهای سیاسی است که بدون خسارت‌های جدی از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذر کنند. مارکس به دو آزادی که از طریق انقلاب‌ها به دست می‌آید، باور دارد: «آزادی سیاسی» و «آزادی مدنی». اگر انقلاب ۵۷ برای تحقق آزادی سیاسی در جامعه صورت گرفت، دگرگونی‌های خاموش اخیر تحقق یا پیشروی به سوی آزادی‌های مدنی بود. اگر مردم در انقلاب ۵۷ به آزادی سیاسی به معنای مشارکت سیاسی دست یافتند، در آغاز سال‌های دهه ۱۴۰۰ برای دستیابی به آزادی‌های مدنی تلاش خود را به شیوه‌ای عیان و گاه خاموش پی گرفتند و به نظر می‌رسد نهادهای سیاسی با پذیرفتن این تغییرات اجتماعی، ناگزیر به این مطالبات تن داده‌اند. البته نباید نادیده انگاشت که نهادهای رسمی با محدودکردن هرچه بیشتر آزادی‌های سیاسی، زمینه‌ساز پیشروی مردم به سمت آزادی‌های مدنی شدند. هرچند جامعه در وضعیت «نه هرگز» و «نه شتاب» قرار دارد. جامعه به عقب بازنمی‌گردد و برای تغییرات شتاب انقلابی ندارد. برای تحقق آزادی‌های مدنی در جامعه، طبقه متوسط و مرفه بیش از هر طبقه دیگر مشارکت دارند. این طبقه مرفه جامعه بود که با خصوصی‌سازی ارزش‌هایی که به آن باور داشت و ترویج خواسته و ناخواسته آن، به سمت این تغییرات گام برداشت؛ طبقه‌ای که بیشترین نزدیکی را با نهادهای سیاسی داشت و به‌نوعی منافع مشترکی آنها را صرفا به لحاظ اقتصادی پیوند داده بود. اما این طبقه مروج ارزش‌های سیاسی و اجتماعی بود که هیچ نقطه اشتراکی با نهادهای سیاسی جز پیوندهای اقتصادی نداشت. طبقه متوسط هم نقش تعیین‌کننده‌ای در این دگرگونی‌های خاموش داشت؛ طبقه‌ای که گاه به صراحت و آشکار به مخالفت با آموزه‌های سیاسی نهادهای رسمی پرداخت و گاه در خفا و خاموش مطالبات خود را بی‌اعتنا به باورهای نهادهای رسمی پی گرفت. اغلب روشنفکران و نخبگان جامعه که اثرگذاری جدی در مسائل سیاسی و اجتماعی دارند، متعلق به این طبقه هستند. اینک ما با جامعه‌ای روبه‌رو هستیم که به شکل نیم‌بند هم به آزادی سیاسی دست یافته و هم به آزادی‌های مدنی. این وضعیت نارس و ناکامل، مستعد هر تغییر شکل ناگهانی است و مهم‌تر از همه اینکه قابلیت دستکاری دارد. این دو فاکتور در هر جامعه‌ای زمینه‌ساز جامعه‌ای توده‌وار و فیگورهای توده‌ساز است که هر دو یکدیگر را کامل می‌کنند. تمامیت از ناکاملی و سردرگمی بیرون می‌آید، آن‌هم در جامعه‌ای که روزبه‌روز بر تعداد بیکاران آن افزوده می‌شود؛ بیکارانی که تنوعی شکلی و محتوایی دارند و هر یک حامل و فاعل مطالباتی هستند که تغییرات ناگزیر و خارج از اراده و اداره‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. در جامعه طیفی از بیکاران شکل گرفته که «بیکاران بی‌درد» یا همان «بیکاران مرفه»اند که در اقتصاد رانتی دیگر نیازی به کارکردن در معنای عرفی و زحمت‌کشیدن ندارند و تا آخر عمر می‌توانند بدون کار و فلسفه کار به حیات خودشان ادامه بدهند. این بیکاران به دلخواه و پسند خودشان در تغییرات به‌وجودآمده در جامعه مشارکت می‌کنند یا به دلخواه خود با خصوصی‌سازی آزادی‌های اجتماعی به شیوه‌ای بطئی جامعه را تغییر می‌دهند. بیکاران مرفه، پدیده حیرت‌انگیزی است که در ایران به این شکل سابقه نداشته است. طیف دیگر از بیکاران، «بیکاران پرکار» هستند؛ این بیکاران برای کسب درآمد دست به هر کاری می‌زنند. طیف دیگر بیکاران، «بیکاران مفلس» است؛ بیکارانی که تحت سرپرستی خانواده یا خیریه‌ها یا بیمه بیکاری هستند یا در هر شرایطی برای کسب درآمد به هر کاری دست می‌زنند. با وجود این طیف از بیکاران که در بحران و تلاطم‌های اقتصادی هر روز به آنان اضافه می‌شود، جامعه ایران با خطراتی جدی روبه‌رو خواهد شد. در این وضعیت، حتی بیکاران مرفه نیز در وضعیت اضطرار قرار دارند و در این شرایط آمادگی آن را دارند تا تصمیماتی ناگهانی به ضرر خود و جامعه بگیرند.

در «شرق» امروز می‌خوانید: بازی تندروها با دکترین هسته‌ای • مهاجرت؛ اولویت یک‌چهارم نسل «زد» • تیم پیاتزا به‌خوبی ریکاوری نشده بود • چراغ سبز واشنگتن، چراغ زرد تهران!

«شرق» از تازه‌ترین تحولات پرونده هسته‌ای گزارش می‌دهد

دوئل ساعت و سیاست

عبدالرحمن فتح‌الهی: در آستانه پایان مهلت ۳۰روزه مکانیسم ماشه و احتمال بازگشت تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران، تحرکات دیپلماتیک در نیویورک به اوج رسیده است. مجموعه دیدارها، بسته‌های پیشنهادی، پیش‌نویس‌ها و هشدارهای متقابل در حاشیه هشتادمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل نشان می‌دهد بحران برجام، اسنپ‌بک، قطع‌نامه‌ها و تحریم‌های شورای امنیت و آینده قطع‌نامه ۲۲۳۱ وارد مرحله‌ای سرنوشت‌ساز شده است. روسیه و چین با ارائه سومین پیش‌نویس قطع‌نامه برای تمدید فنی قطع‌نامه ۲۲۳۱ تلاش دارند فرصت بیشتری برای گفت‌وگو و جلوگیری از فعال‌شدن مکانیسم ماشه فراهم کنند.

هرچند که تا لحظه تنظیم این گزارش هنوز رأی‌گیری قطع‌نامه تمدید شش‌ماهه اسنپ‌بک انجام نشده، اما در همین حال، مقامات ایرانی ازجمله عباس عراقچی و کاظم غریب‌آبادی هشدار داده‌اند بازگشت تحریم‌ها روند دیپلماسی را نابود کرده و واکنش‌های متقابل تهران را در پی خواهد داشت، ازجمله توقف اجرای تفاهم با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. علی لاریجانی نیز در گفت‌وگو با شبکه پی‌بی‌اس تصریح کرده در صورت احیای تحریم‌ها، ایران همکاری‌های هسته‌ای با آژانس را تعلیق می‌کند. از سوی دیگر، دیدار مسعود پزشکیان و امانوئل مکرون نشان داد اروپا همچنان بر شفافیت هسته‌ای ایران و دسترسی کامل آژانس تاکید دارد، درحالی‌که تهران بر راه‌حل عادلانه و منافع متقابل پافشاری می‌کند. اختلافات عمیق میان اعضای شورای امنیت، احتمال فعال‌شدن تحریم‌ها در ششم مهر را افزایش داده و فضای ابهام و نگرانی بر مذاکرات سایه افکنده است. اکنون نگاه‌ها به نشست ۲۶ سپتامبر دوخته شده؛ جایی که سرنوشت قطع‌نامه ۲۲۳۱، آینده برجام و مسیر دیپلماسی هسته‌ای تعیین خواهد شد.

این گزارش را در صفحه ۲ بخوانید

کارشناسان با اشاره به مشکلات ریشه‌دار صنعت برق از بازگشت خاموشی‌ها خبر می‌دهند

غائله کسری برق

صفحه ۴

گفت‌وگو با هوشنگ مرادی‌کرمانی درباره «سینما و مقوله اقتباس ادبی»؛

در اقتباس فیلم‌سازان از قصه‌هایم دخالت نکرده‌ام

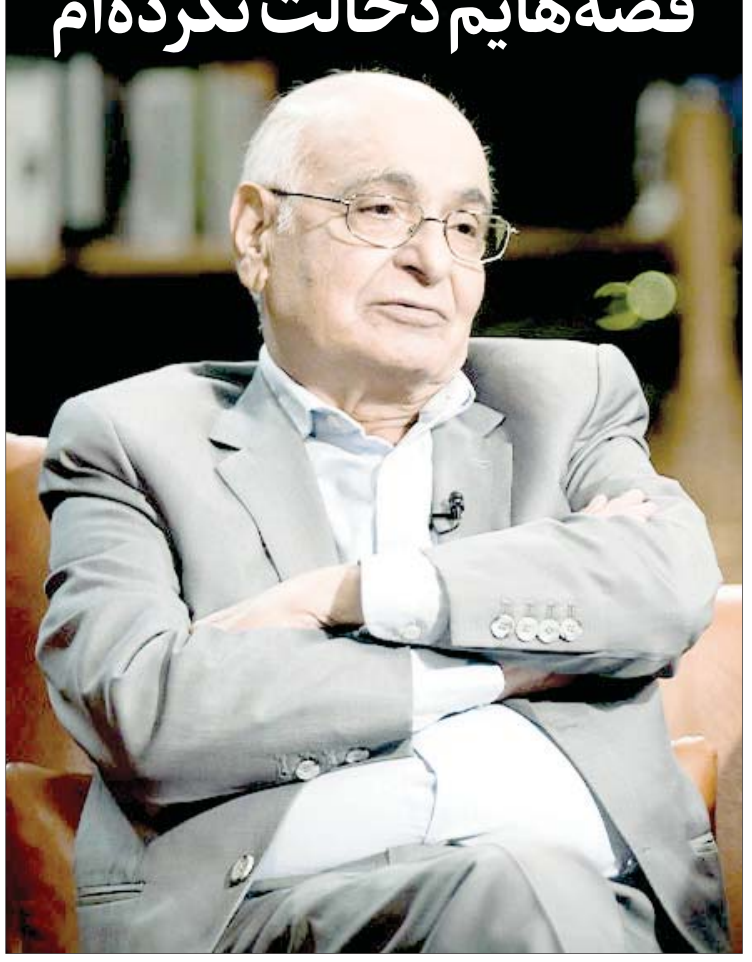

این گفت‌وگو را در صفحه ۱۱ بخوانید. عکس: فیلیمو

یادداشت

راه‌حل‌هایی از جنس انتقاد سازنده

مهرداد احمدی‌شیخانی

در دهه ۶۰ بود که عبارتی بر سر زبان‌ها افتاد که می‌گفتند «انتقاد باید سازنده باشد» و منظور این بود که انتقاد خوب است ولی اگر می‌خواهید انتقادتان مؤثر واقع شود یا درواقع آن انتقاد دست‌کم شنیده شود، حتی اگر اصلاحی صورت نگیرد، لازم است انتقادتان سازنده باشد. اما این سازنده‌بودن یک ماهیت مشخص نداشت، یعنی نمی‌شد فهمید که چه نوع انتقادی سازنده است و بیشتر انگار منظور این بود که اگر کسی انتقادتان را جدی نمی‌گیرد و گوش نمی‌دهد، برای این است که انتقادتان سازنده نبوده. چرا این را می‌گویم؟ برای اینکه شرط پذیرش یا رد یک انتقاد به این برمی‌گردد که اولا آن انتقاد موضوعیت دارد یا خیر، ثانیا اگر موضوعیت دارد، چقدر بر استدلال و منطق استوار است. اما وقتی گفته می‌شد یا حتی هنوز هم گفته می‌شود که انتقاد باید سازنده باشد، معنایش این است که کاری نداریم که آن انتقاد موضوعیت دارد یا نه و همچنین کاری نداریم که منطقی و مستدل است یا خیر، بلکه اگر انتقاد را ناشنیده می‌گیریم و اصلاحی رخ نمی‌دهد، برای این است که حتی اگر موضوعیت داشته و منطقی هم باشد، سازنده نبوده و آن وقت چه کسی باید تشخیص دهد که انتقاد سازنده بوده؟ حتما همان کسی که از او انتقاد شده. به عبارتی به همین راحتی و با ساختن یک عبارت که از مبنا غلط بود، کل انتقاد منتفی شد و به طاق چسبید. حالا این روزها هم عبارت دیگری ساخته شده که همان منظور را در پی دارد ولی خیلی سعی شده که این عبارت هم مانند همان ترکیب ناچسب «انتقاد سازنده» درست و شیک به نظر برسد و البته باز هم یک جورهایی برای آن است که انتقاد را بلاموضوع کند. آنچه این روزها بسیار می‌شنویم، این است که وقتی یک نفر درباره موضوعی انتقاد دارد، در جوابش می‌گویند «راه‌حل بده». این «راه‌حل بده» هم همان کارکرد انتقاد سازنده را دارد و یعنی که چون راه‌حل ندادید، انتظار برطرف‌شدن اشکالات یا حتی دست‌برداشتن از اشتباهات را نداشته باشید، زیرا حتی گیرم که راه‌حل هم دادید، اولا از کجا معلوم که قبول کنند آن موضوع که برای رفع اشکالش راه‌حل داده‌اید، اصلا اشکال دارد، ثانیا حتی قبول داشته باشند که بله، ایراد دارد، از کجا که راه‌حلش این باشد که شما ارائه داده‌اید، بعد از اینها هم که بگذریم، اگر هم ایرادتان درست باشد و هم راه‌حل کاملا انجام‌پذیر، چه کسی راه‌حل را اجرائی کند؟ همان کسی که سبب‌ساز آن اشکال و ایراد بوده؟ خوب، اگر کار به اینجا برسد که بگویید آنکه باعث و بانی اشکال و ایراد بوده که نمی‌تواند ایراد را خودش برطرف کند، اول ماجراست. کجا دیده‌اید یکی که خودش ایراد را به وجود آورده، خودش داوری کند که انتقادتان درست است، بعد خودش با رضایت کامل کنار برود که یک نفر دیگر بیاید و راه‌حل را عملی کند؟ اما ماجرا بنیانی‌تر از اینهاست. وقتی می‌شود مطالبه راه‌حل کرد که در ابتدا باور داشته باشیم کاری که کرده‌ایم، اشتباه بوده و لازم است که اشتباه را جبران کنیم. اما اگر بر این باور باشیم که آنچه انجام داده‌ایم، درست بوده، نه‌تنها به دنبال راه‌حل نخواهیم بود، بلکه از بنیان به آن انتقاد هم اهمیت نمی‌دهیم، بنابراین یک‌طورهایی وقتی گفته می‌شود انتقاد باید سازنده باشد یا مثل این روزها، گفته می‌شود اگر انتقاد می‌کنید، راه‌حل هم ارائه کنید، به‌واقع یعنی موضوع، کلا و از بنیان بیجاست و انتظار هر تغییری هم بیهوده است و به‌کاربردن این جمله که راه‌حل بدهید، آن‌هم وقتی قبول ندارید که کارمان خطا بوده، انداختن تقصیر به گردن منتقد است که اگر کار درست را انجام نداده‌ایم و درست کار انجام نداده‌ایم، برای این است که یا انتقاد شما سازنده نبوده یا اینکه شما راه‌حل نداده‌اید، حالا کاری نداریم به اتهاماتی که ممکن است به منتقد زده شود. و البته یک چیز مهم‌تر. وقتی یک نفر مسئولیتی را قبول می‌کند، یعنی اینکه من راه‌حل دارم و می‌دانم چطور باید مشکلات را رفع کرد، ولی وقتی که مسئولیتی برعهده می‌گیریم و بعد می‌آییم آه و ناله می‌کنیم و به منتقد می‌گوییم «تو راه‌حل بده»، معنایش این است که یا از اول راه‌حلی نداشتیم و خیال‌بافانه و رؤیاپردازانه ادعای داشتن راه‌حل می‌کردیم، یا اینکه حالا که مسئولیت به ما سپرده شده، فهمیده‌ایم «نخیر، این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست» و اصطلاحا «به زمین سفت خورده‌ایم»، ولی آن‌قدر صداقت نداریم که بگوییم ما اشتباه می‌کردیم و راه‌حل نداشتیم و بیخود ادعای حل مسائل را داشتیم.

البته نمی‌خواستم وارد مصداق‌ها شوم، ولی فقط به خاطر نزدیک‌شدن اذهان به موضوع، مثالی را می‌گویم. جناب پزشکیان، در ایام انتخابات، طوری صحبت می‌کرد که انگار مشکل در اجرانشدن نهج‌البلاغه است. بعد حالا مثل کسی که نه وزیر بوده و نه چندین و چند دوره نماینده مجلس بوده و گویی از هیچ چیز هم خبر نداشته و تازه در همین یک سال فهمیده که چه خبر است، فقط در یک قلم از به خانه فرستادن کارمندان دولت و کم‌کردن ساعات کار می‌گوید (سخنان دیگر ایشان در موضوعات دیگر هم بماند). خوب، اگر راه‌حل یعنی این، که من هم بلدم این‌طوری ریاست‌جمهوری کنم، این‌طور اداره‌کردن کشور و این‌طور راه‌حل دادن که کاری ندارد. اگر از این راه‌حل‌ها می‌خواهید که دیگر دادن راه‌حل مشکلی ندارد. حالا یک‌عده‌ای ذوق نکنند که ما گفتیم رأی ندهید یا عده‌ای دیگر نیایند بگویند راه‌حل همان صادرات ۱۱ میلیارد دلار «خیار و گوجه» به روسیه بود. شرکت‌نکردن در انتخابات هم مثل همین تعطیل‌کردن ادارات است و فرستادن مردم به خانه‌های‌شان، این هم همان است.

یادداشت

چالش‌های پیش‌روی کوچک‌سازی دولت

کیکاوس پورایوبی

آمارهای متفاوتی از تعداد کارمندان شاغل در وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، نهادها، مؤسسات و... دولت وجود دارد، اما قریب به چهار میلیون نفر به‌عنوان کارکنان دولت از بودجه عمومی یا همان بیت‌المال ارتزاق می‌کنند. البته سه سازمان غول‌پیکر یعنی صندوق‌های بازنشستگی را باید به بدنه دولت اضافه کرد، حال بماند که اصلا نمی‌توان اطلاعاتی از الباقی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور به صورت شفاف و دقیق به دست آورد که آیا آنان نیز از دولت، کمک و هزینه‌ای دریافت می‌کنند یا خودشان خودگردان هستند. کشور دارای سه صندوق عام یا دولتی است، صندوق تأمین اجتماعی با تعداد نفرات قریب به ۴.۵ میلیون نفر، صندوق بازنشستگی کشوری با تعداد قریب به دو میلیون نفر، صندوق بیمه اجتماعی کشاورزی، روستاییان و عشایر با حدود ۲۰۶ هزار مستمری‌بگیر؛ سه صندوق دولتی که اکنون وضعیتی به‌شدت بحرانی دارند و حتی می‌توان گفت از بحران کلان اقتصادی گذشته‌اند و در بودجه جاری دولت ادغام شده‌اند، یعنی اگر پول و بودجه دولت نباشد، این صندوق‌ها مستمری‌شان را نمی‌توانند به بازنشستگان پرداخت کنند. درحالی‌که رشد سالمندی و پیری جمعیت با شتاب فزاینده‌ای رو به تصاعد است، بنابراین آینده این صندوق‌ها نیز در هاله‌ای از ابهام است، پس نتیجه می‌گیریم دولت چیزی در حدود ۱۱ تا ۱۲ میلیون نفر حقوق‌بگیر دارد، حال بماند که یک‌سری نهادهای عمومی غیردولتی مانند شهرداری‌ها، انواع بنیادها و سازمان‌هایی وجود دارند که آمار دقیقی از تعداد کارمندان و بازنشستگان آنان وجود ندارد، همچنین هفت دهک جامعه مستقیما از دولت یارانه دریافت می‌کنند. خوب برای یک کشور ۹۰ میلیونی این اندازه خدم و حشم دولتی نه‌تنها زیاد است، بلکه فاجعه‌بار است، اما علت این فربه‌شدن و راه‌حل نجات از این مهلکه برای دولت چیست؟ علت کاملا مشخص است، اقتصاد دولتی مبتنی بر درآمدهای سرشار از نفت و انرژی و تا زمانی که نفت استخراج می‌شد و به‌آسانی در بازارهای جهانی به فروش می‌رفت، مشکلی وجود نداشت و دولت با آغوشی باز پذیرای جویندگان کار حتی فاقد تخصص در دل خود بود و اکنون که در استخراج و فروش نفت و فراورده‌های آن با مشکل مواجه شده‌ایم، تازه مشکلات نمایان شده است. نفت که سرریز شد در بخش و اقتصاد دولتی، نه‌تنها بخش خصوصی و تولید مولدزا به حال خود رها شده، بلکه در مقابل بخش دولتی با رانت و بهره‌مندی از قدرت، برای بخش خصوصی رقیب شد و به‌راحتی آن بخش را از صحنه حذف کرد. اگر یک حساب سرانگشتی داشته باشیم، در اوضاع کنونی کشور، کدام سرمایه‌دار و پولدار می‌آید یک کارخانه تولیدی را در بخشی از کشور احداث کند، جایی که روزانه چندین ساعت آب، برق، انرژی، گاز و... آن قطع می‌شود، اصلا تولید در چنین محیطی به‌صرفه است؟ هرچند به‌عنوان یک شهروند ایرانی معتقدم آنانی که دست به اشتغال مولد در کشور زده‌اند، دولت روزانه باید دست‌بوس آنان باشد، نه اینکه با انضباط مالی و بوروکراسی سفت‌وسخت و بستن انواع مالیات‌های سرسام‌آور، آنان را از کار خود پشیمان کند تا به تولید فکر نکنند. خوب حالا این طرفِ قضیه در جامعه هزاران جوان فارغ‌التحصیل متخصص و فاقد تخصص با مدرک فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در پی کار هستند. تقاضا زیاد و عرضه کار در بازار کم است و مشکل می‌توان کار پیدا کرد؛ پس همه پشت دروازه‌های دولت به‌خط شده‌اند تا وارد کار دولتی شوند؛ دولتی که نه‌تنها گنجایش افزایش نیرو ندارد، بلکه به‌شدت فربه شده است. تناقض از اینجا آشکار می‌شود که ورودی دولت هرساله از خروجی آن بیشتر است. دولت هرساله برای دستگاه‌های اجرائی اعلام نیاز می‌کند و با آزمون و بدون آزمون چندین هزار نیروی جدید جذب می‌کند. این جدا از نیازهای بانک‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌هایی است که مستقلا نیرو جذب می‌کنند. خوب ما یک سازمانی داریم به نام امور اداری و استخدامی کشور که یکی از کارهای مهم آن دادن ردیف و پست سازمانی به پرسنلی است که جذب دولت می‌شوند.

ادامه در صفحه ۶

برگزیده‌ها

گزارشی از هزینه‌هایی که به یک دانشجوی دولتی برای تحصیل در شهر دیگر تحمیل می‌شود

گرانی خوابگاه و غذا و انصراف از تحصیل

۱۰

با وجود گفت‌وگوهای مثبت ترامپ و اردوغان، تحریم‌ها و سرنوشت جنگنده‌ها همچنان در ابهام باقی ماند

اردوغان در رؤیای اف-۳۵

۵

دوراهی نتانیاهو در نیویورک

۵

نگاه

موتورسواری زنان و حرمت شرعی

یادداشتی از محسن برهانی

۱۲

یادداشت

فارس؛ مرکز دیپلماسی اقتصادی و تعامل جهانی

حسینعلی امیری
استاندار فارس

فارس، دیاری که تاریخ و تمدن در رگ‌هایش جاری است و همواره در فرازونشیب‌های روزگار جایگاهی ممتاز در معادلات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران داشته است؛ از تخت جمشید، نماد شکوه و اقتدار هخامنشی تا حافظ و سعدی، مظاهر جاودان سخن و حکمت این سرزمین همیشه پرچم‌دار گفت‌وگو، آفرینش و تعالی بوده است، امروز همان روح بزرگ و پویای تاریخ، در قامت توسعه اقتصادی و دیپلماسی نوین جلوه‌گر شده و استان فارس را به فرصت‌های تازه‌ای در عرصه داخلی و بین‌المللی امیدوار کرده است. فارس با برخورداری از موقعیت راهبردی در جنوب ایران، می‌تواند مرکز هم‌گرایی اقتصاد ملی و اقتصاد منطقه‌ای باشد. این استان با توانمندی‌های منحصربه‌فرد خود، قادر است پلی باشد میان ظرفیت‌های داخلی و فرصت‌های بین‌المللی و بستری فراهم کند برای ارتقای جایگاه ایران در تعاملات اقتصادی و تجاری جهانی. از ابتدای سال جاری، با همت بلند، عزم راسخ و گام‌های استوار اهالی فارس، تلاش کرده‌ایم ضمن معرفی جایگاه این استان، منزلت مردم فرهنگ‌مدار و اصیل آن را احیا کنیم؛ از این‌رو برنامه‌ریزی‌هایی در استان انجام شد که نخستین گام آن برگزاری کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تجاری ایران و تاجیکستان با حضور عباس علی‌آبادی، وزیر نیرو و دلیر جمعه، وزیر انرژی و ذخایر آبی جمهوری تاجیکستان و وزیران، سفیران و فعالان اقتصادی دو کشور بود که در هوای روح‌نواز اردیبهشت شیراز برگزار شد و دستاورد این حضور مؤثر و مهم، امضای ۲۳ سند همکاری بین دو طرف بود. بدون تردید برگزاری این رویداد بزرگ، زمینه تحکیم و گسترش روابط و توسعه همکاری‌های سودمند دو کشور را بیش از گذشته فراهم آورد. گام دوم همدلی و همراهی توسعه‌محور در فارس، برگزاری نخستین اجلاس منطقه‌ای دیپلماسی اقتصادی در شیراز با حضور وزیر محترم امور خارجه جناب آقای دکتر عباس عراقچی، سفرای کشورهای حاشیه خلیج فارس، معاونان وزیر و نمایندگان بخش دولتی کشور و رؤسای ۱۰ اتاق بازرگانی و نمایندگان بخش خصوصی کشور بود. این همایش، تلاشی در مسیر بازتعریف نقش استان‌ها در معادلات ملی و فراملی بود. این نشست نشان داد که فارس نه‌تنها سرزمینی با پیشینه غنی فرهنگی و تاریخی است، بلکه ظرفیتی بی‌بدیل برای پیشبرد دیپلماسی اقتصادی در جنوب ایران محسوب می‌شود.

ادامه در صفحه ۷